



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۷/۰۹

حنیف رهیاب رحیمی

## قندآغا را فیسبوک خراب کرد! "طنز"

قند آغا همانطوری که از نامش پیداست، قند اس قند. این را تنها من نمی گویم، همگی دوستانها و آشنایان ما با ما هم عقیده هستند و دوستش دارند. مویک های لشم ماش برنج پشت سر شانه کده، سر و روی منظم، سر رشته دار و ساده، مانند آدم های قرن ۱۹ و نیمه قدیمی.

در بیست و چهار ساعت، سه بار نان خوردن و پنج بار نماز خواندنش ناغه نیست. خوشخوی و خوش صحبت و چون عقیده دارد که جان جور پادشاهیس، بخاطر منظم بودن خورد و نوش و یگان قدم زدن، از وضع صحتی خوبی برخوردار است.

تا چندی پیش تمام معلومات نشنل و انترنشنل اش به خبرهای رادیو و تلویزیون ملی مربوط و منوط بود و بیشتر از آن از هیچ چیز خبر نبود. بهمین خاطر بود که صحبت ها و گفتگوهای رفیقاها و هم نشینانش که گاه و بیگاه در باره انترنت، فیسبوک و همچو مسایل تبادل نظر می کردند آزارش می داد و در عین حال قند آغا را از مصاحبت و مجالست آنها دور نیز نگه می داشت. رفقاییش یگان بار او را عقبمانده و بی معلومات می پنداشتند. چند بار شیطان را لاجول کرد که ازین بازی مادل روز خوده دور نگه دارد ولی از رفیقاها چیزهایی شنید و خبرهایی دریافت داشت که نزدیک بود شاخ بکشد و همین خبرها او را تحریک نمود که عضویت جامعه بین المللی فیسبوک را حاصل کند.

بالاخره از یکطرف در اثر تشویق و از سوی دیگر بخاطر طعنه بازی ها و کنایه رفقا، کاکا قند آغا هم مجبور شد برای خود فیسبوک باز کند، اما پس از چند هفته ازین کار، وضع صحتی اش بهم خورده رفت و ناراحتی های گوناگون روز افزونی برایش دست داد، در تعویذ و دودی و شستنی خوب نشد بالاخره داکتر رو شد. داکترها در موردش چیزهای عجیب و غریب گفتند اما اصل گپ به ما مالوم اس. نه داکترها صحیح داکتر هستند و نه قندآغا مریض به راستی است.

چون قندآغا یک آدم خیلی خدا راس و ساده اس هیچ مشکل دیگری نداشت و فقط از روزی که فیسبوک پیدا کرد، ایطور زار و بیمار شد. از اولین روز با دل راست پشت پیدا کردن رفیق و دوست فیسبوکی سرگردان شد و هر عکس و نام فیسبوکی که به نظرش خوش خورد، او را با خود رفیق ساخت. بی خبر از اینکه نصف بیشتر آنها ساختگی و قلابیست.

او بیچاره چه خبر که افغانها در فیسبوک هم گروپ و گروپ بازی و حزب و حزب بازی را براه انداخته اند. یک حالی را جور کرده اند که فقط بگویی در انتخابات افغانستان سهم گرفته اند و یا در کدام مسابقه بین الاقوامی شرکت دارند و هرکس کوشش می کند برنده مسابقه شود. این بیروبار و گدودی اشخاصی مانند قند آغا را سراسیمه نه، بلکه دیوانه می سازند.

چنانچه طور مثال چند روز که از فیسبوک قند آغا تیر شد به صفحه «وطن دوستان ملی گرا» رفت. با خواندن مطالب آنجا یکدم به سیاست پناه برده خود را شخصیت ملی ساخت و درباره خاینین ملی بد و بیراه گفتن را شروع کرد و پشت هر وکیل پارلمان که خیانت کرده بود دانگ را برداشته پخته پرانک را شروع کرد.

روز دیگر عضو صفحه ای بنام «راه حق و یکتا پرستی» شد. از آن روز به بعد در پهلوی نماز های پنجگانه نصف شب از خواب می خیزد و نمازهای تهجد می خواند و با پس کو و پیش کوی بیجا و زیاده روی در تطبیق احکام دین، همه اهل خانه بخصوص خانمها ره در صبح صادق برای نماز خواندن بیدار می کنه و نماز صبح را پیش از آذان ملا بالای شان می خواند.

همیطور یکروز هم صفحه «افغانهای آسترالیا» را دید از آنروز به بعد دو پای را در یک موزه کرده که آسترالیا برود.

صفحه «اندیشه و فرهنگ» سر و کارش را به سیاست کرده و در مورد هر موضوع سیاسی دهنش مانند اسب گادی کف می کند و یک ساعت لکچر می دهد.

از روزیکه صفحه «افغانی پخلی – آشپزی» را پیدا کرده خانم بیچاره اش از دست انتقادات و خرده گیری هایش روز ندارد یکروز داد و فریاد می کند که غذا شور اس، روز دیگر از بی نمکی شکایت می کند و...

نمی دانم که صفحه «می خواهم عاشقانه زندگی کنم!» را از کجا پیدا کرد، چند روزی مصروف آن شد و حالا شب ها تا صبح شعر می خواند و با ماه و ستاره ها راز و نیاز می کند. خدا کنه که عاشق نشده باشه بخاطری که عاشقی ده پس پیری ره همه ما می دانیم که نتیجه اش چیست؟

یگانه صفحه که برایش کمی فایده کرده صفحه «خنده روی» است که هر لحظه طرف هرکس دیده لبخند می زند و در شور خوردنی یک فکاهی می گوید.

تا اینجا هم خیریتی بود، کار قند آغا وختی به رسوایی و خرابی رسید که عضو صفحه «فکاهیات وضو شکن و گرده کفانک» شد.

یک هفته نمی شود که عضو شده، حالا در هر فکاهی هم بادش می رود یعنی وضویش می شکنند و هم یک گرده اش کمی کفیده!!

